

کمونیهتهای انقلابی کیانند؟

ف. فرخی

اوضاع سیاسی اخیر را شرکت توده های میلیونی در تظاهراتهای خیابانی، سرکوبهای وحشیانه، استفاده از کثیف ترین متدهای مقابله با شورشیان و به قسمی تبانی و به قسمی دیگر ادامه اختلافات درون حکومتی رگم زد. شور و هیجانی که در توده های مردم شعله افکنده بود، به میزان وسیعی فروکش کرده و به غور و لندهای پراکنده مردم در گوشه و کنار مبدل شده است. این شرایط بیشتر بعد از کنار کشیدن جناح رفسنجانی از معرکه (به احتمال قوی در پی تبانی با جناح مقابل و در واقع با زیرکی خاص از ترس کشیدن کار به جاهای باریک) بوقوع پیوست. همانگونه که من در مقاله ام (اوضاع سیاسی جاری ایران، طبقه کارگر و کمونیستههای انقلابی) هم مطرح کردم این جناح حتی انزجارش از جناح دیگر نیز بدلیل ترسش از انقلاب میباشد، اما با حادث شدن اوضاع و با به تقابل کشیده شدن کل حاکمیت اسلامی در طول آن حرکتها، با وجود تسلط نسبی آنها بر تظاهراتها، همین اساسی ترین مسئله این شرایط، یعنی ترس از انقلاب، موجب عقب نشینی این اصلی ترین جناح از معرکه شد.

من در همانجا گفتم که این اوضاع ایجاد شده، یک وضعیت انقلابی از منظر کمونیستههای انقلابی نیست ولی پتانسیل تبدیل شدن به چنین بدیلی را در خود حمل میکند. دلیل آن هم بسادگی اولاً شرکت گسترده کارگران در آن (البته همانطور که قبلاً هم اشاره کردم نه به عنوان یک طبقه) و ثانیاً شکسته شدن یخی که سالیان سال بر حرکت توده ای از این نوع بسته شده بود. تاریخ نشان داده است که این بیرون آمدن توده ها از خمودگی و یخ زدگی به هر دلیل ممکن میتواند اتفاق بیافتد. در ایران با تقلب در انتخابات، در یونان با کشته شدن یک نوجوان و غیره. اما موضوع اساسی و مهمتر جهت و اهداف این جنبشهاست. آگاهی از اینکه بخش اعظم یک تظاهرات میلیونی در یک جامعه سرمایه داری را بناچار کارگران و خانواده هایشان تشکیل میدهند، احتیاج به کارل مارکس بودن ندارد و امریست بدیهی. اما باز هم تاریخ به ما نشان داده است که این به حرکت در آمدن احاد میلیونی، هم میتواند در بثمر رسیدن اهدافی انسانی و هم در جهت کثیف ترین اهداف بکار گرفته شود. هم میتواند انقلابی پرولتری باشد و حکومت شوراها را بنا نهد و هم میتواند به قدرت گیری منفورترین نیروها بیانجامد و حکومت اسلامی را جایگزین گرداند.

از همین مختصر هم پیداست که نوع، اهداف و نتایج حرکتهای توده ای نه وابسته به یک عامل بلکه مخرج مشترک عوامل متعدد و درگیر میباشد، حال عواملی با اهمیت کمتر یا بیشتر. بررسی این عوامل نیت این مقاله نمیشد، بلکه من در اینجا میخواهم با انگشت گذاشتن بر گوشه مهمی از این پروبلماتیک به این مسئله بپردازم که یک حرکت عظیم توده ای دیگر را شاهد بودیم و نشانی از تأثیرگذاری کمونیستههای انقلابی در آن نبود، حالا چه؟ یا به قول لنین، چه باید کرد؟ و از کجا باید آغاز کرد؟

از عوامل یادشده بالا اگر از عامل مهمی چون اوضاع جهانی با صفتبندی هایش، تقابل نیروهایش و غیره که بگذریم، یکی از اساسی ترین عوامل دخیل در تعیین سمت و سوی حرکتهای اجتماعی، وضعیت طبقه کارگر کشور در طغیان است. این خود به مؤلفه هایی چون سطح شکل طبقه، میزان آگاهی طبقاتی آن، آرایش صف دوستان و دشمنان آن و غیره بستگی پیدا میکند. چیزی که در این حرکتهای سه ماهه اخیر بسیار بارز بود و در واقع انگیزه اصلی برای نوشتن این سطور هم میباشد، محروم بودن طبقه کارگر از حزب واقعاً انقلابی خودش میباشد. نمی خواهم بگویم که دیگر مؤلفه ها مانند سطح شکل و غیره به چشم نمی خورد، اما این یکی از آن مؤلفه هایی است که اولاً ربط مستقیم به کمونیستههای انقلابی پیدا میکند و در ثانی بسیار تأثیرگذار در دیگر مؤلفه هاست. مگر شور انقلابی کارگرانی که در قیام بهمن ۱۳۵۷ شرکت داشتند

از شور انقلابی کارگرانی که حکومت شوراهای را در شوروی بپا کردند چیزی کم داشت؟ پس چگونه است که یکی به دیکتاتوری پرولتاریا و دیگری به دیکتاتوری بورژوازی میانجامد؟ شاید بتوان لیست بلندبالایی از عوامل مؤثر و دخیل در این باره تهیه کرد، اما من معتقدم که وجود بلشویسم را باید در ردیف عوامل سطر بالای این لیست محسوب کرد. به این هم واقفم که کسان یا گروههایی هستند که علت وجودیشان دقیقاً در تقابل با همین گذاره بنا شده، ولیکن بقول مارکس و انگلس در قطعنامه کنگره عمومی بین الملل « طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت متحده طبقات ثروتمند، تنها هنگامی میتواند به عنوان یک طبقه فعالیت کند که یک حزب سیاسی خاص، که در مقابل تمام احزاب کهنه متشکله از طبقات ثروتمند قرار دارد، تشکیل دهد.» این یکی از پایه ای ترین اصول علم سیاسی است که طبقات را احزاب سیاسی و اینها را رهبران آنها که مجربترین و محبوبترین و با مسئولیت ترین اعضای حزب هستند، رهبری میکنند (نقل به معنی از کتاب بیماری کودکی "چپ گرایی" در کمونیسم، اثر لنین) و این هم بهیچوجه تازگی ندارد که کسان یا گروههایی به مقابله با ضرورت حزب انقلابی در پیکار طبقه کارگر برخیزند، گو اینکه این موضوع پیشینه ای یک قرن دارد. تفاوت آنها در این است که در دوره های مختلف به دلایل مختلف سر برمیآورند، مثلاً لنین علت سربرآوردن "کمونیستهای چپ آلمان" را شکست شوراهای در آلمان در آلمان و سرگیجگی کمونیستهای چپ از اینکه ناگهان میبایستی کار علنی را با کار غیر علنی (که به آن آشنایی چندانی نداشتند) تلفیق میکردند، میدانست. چیزیکه باعث یاهه گویی هایی از این نوع میشد. اما در مورد سر برآوردن این یاهه ها از نو مثلاً در چپ ایرانی میتوان از جمله به سرخوردگی اینان از رکاب زدن در کنار احزاب تاکنون موجود چپ سرمایه در ایران نام برد که یکی پس از دیگری بی ربطی شان را به جنبش طبقه کارگر بروز دادند، اما بدقابلی اینان از آنجا ناشی میشود که ناچارند به ترجمه های دست چنم و بلغور یاهه های کهنه شده اکتفا کنند.

این فقدان یک حزب واقعاً انقلابی طبقه کارگر در همان قیام ۵۷ هم یکی از اساسی ترین علل شکست آن بود (صرفنظر از عوامل عدیده دیگر از جمله توازن قوا در صفتبندیهای امپریالیسم جهانی و غیره)، همین فقدان در اوضاع اخیر چشمگیر بود. حزبی متشکل از آگاه ترین، زنده ترین و بانفوذترین عناصر طبقه کارگر که با کار خستگی ناپذیر و انضباطی آهنین با تبلیغ و ترویج تاکتیکها و سیاستهای اصولی، اعتماد تمام اقشار طبقه را بخود جلب کرده و بتواند به عنوان رهبر واقعی طبقه، در موقع مناسب، همه یا اکثر اقشار طبقه را بحرکت درآورده و پیچ و خمهای این جدال طبقاتی را به آنان نشان دهد. و از طرفی دیگر به عنوان حافظ و حامل آگاهی طبقاتی هم در اشاعه این علم شرایط رهایی در اذهان همه اقشار طبقه و هم در مبارزه با علف های هرز مبارزه طبقاتی که رویششان ناگزیر است، کوشا باشند.

اما در اوضاع موجود ایجاد یک چنین حزبی امری دور بنظر جلوه میکند، زیرا که اولاً نیروهای آن پراکنده اند و هیچ انسجامی در بین آنان نیست. در ثانی خود این "آموزگاران باید آموزش ببینند". یعنی اینکه کمونیستهای انقلابی باید قادر باشند که مرزبندیهایشان را با تمام انواع کمونیسمهای نیمبند و همچون قارچ سربرآورده از جنبشهای طبقات دیگر مشخص کنند. **در هر صورت باید از جایی شروع کرد.**

به نظر من اولین قدم در این راه این است که ما با خود اتمام حجت کنیم که در واقع چه کسانی را متعلق به کمونیستهای انقلابی میدانیم؟ این شاید در نظر اول یک نوع برخورد اسکولاستیک جلوه کند، اما هیچ حرکتی بدون گذشتن از این مرحله امکانپذیر نیست، زیرا که این تنها ضامن اتحاد است که در واقع اولین قدم در راه گذار از سد یادشده بالا، یعنی پراکندگی نیروهاست. این یک سوی قضیه بود. سوی دیگر لزوم طرح چنین سئوالی این است که بدلائل کاملاً عینی و ملموس (که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست) در طول حیات مارکسیسم، یعنی از زمان علمی شدن سوسیالیسم، هم به تعداد و هم به انواع مارکسیسمهای جعلی و کمونیسمهای غیر کارگری افزوده شده. به همین دلیل هم کمونیستهای انقلابی باید هم در عمل و هم به صورت تئوریک بتوانند وجه تمایز خود را از این مصنوعات و جعلیات نشان دهند و به طبقه خود ثابت کنند که تنها

نیروی قابل اعتماد و یگانه سخنگویان راستین طبقه اند. پس دوباره به سؤال خود باز میگردیم. **براستی کمونیستهای انقلابی کیانند؟ و چگونه از دیگر نیروها تفکیک میشوند؟**

من در اینجا به اختصار و لیست وار نکاتی را که به نظرم میرسد مطرح میکنم، شاید که لیستی کامل نباشد، اما در هر شکل قدمیست در راه این مهم. اساس موضوع به هر صورت این است که کمونیست انقلابی در واقع تاریخاً تعریف شده است و در لحظه کنونی باید بتواند مرز خود را با تمام علفهای هرزی که در جریان مبارزه طبقاتی پرولتری، از زمانی که جنبش طبقه کارگر در جامعه جلوه گر شده است، روئیده اند و خواهند روئید، مشخص کند. البته اینها را باید به شکل عینی - تاریخی و به عنوان نیاز جنبشهای غیر کارگری درک کرد و نه فقط به عنوان یک اسم. از آن جمله اند: رفرمیسم، رویونیسم، آنارشیزم، سندیکالیسم، اپورتونیسم، استالینیسم، مائوئیسم، تروتسکیسم، شوراگرایی و

یک کمونیست انقلابی باید معتقد باشد که:

- ۱ - سوسیالیسم تنها راه نجات انسانهاست.
- ۲ - پرولتاریا تنها از راه اعمال قهر طبقاتی، یعنی دیکتاتوری پرولتری، میتواند پیروزی خود و تداوم آنرا تضمین کند.
- ۳ - پیروزی انقلاب سوسیالیستی در گرو انترناسیونالیسم پرولتری، یعنی اتحاد بین المللی پرولتاریای همه کشورهای یا لاقلاً چندین کشور پیشرفته سرمایه داری جهان است.
- ۴ - سوسیالیسم علمی یا مارکسیسم راستین، علم شرایط رهایی پرولتاریاست.
- ۵ - تنها طبقه تا به آخر انقلابی طبقه کارگر است.
- ۶ - او تنها به نیروی خود و با رهبری حزب انقلابی اش قادر به آزادسازی خود و کل بشریت از ستم و استثمار و بهره کشی است.
- ۷ - عمده احزاب موجود باصطلاح کمونیستی نه سخنگویان لغو کار مزدی بلکه نهایتاً تعدیل کنندگان کار مزدینند.
- ۸ - عمده سندیکاهای باصطلاح کارگری و تمامی پارلمانهای بورژوازی تنها اجزایی از دستگاه عریض و طویل سرمایه اند و طبقه کارگر نباید توهمی نسبت به آنها داشته باشد.

این لیست به هیچ وجه داعیه کامل بودن ندارد. لذا اگر شما خود را در این راستا احساس میکنید و یا حتی پیشنهاد یا انتقادی به آن دارید، میتوانید تعلق، پیشنهاد و یا انتقاد خود را به آدرس ایمیل سایت کمونیستهای انقلابی (info@k-en.com) بفرستید.

ف. فرخی

۲۰۰۹ □ ۹ □ ۷